

فاعلیت الهی مهم ترین پیش فرض در مسائل فلسفه دین

حمیدرضا آیت اللهی

استاد دانشگاه علامه طباطبایی

فیلسوفان دین می کوشند تا مسائل فلسفی را که درباره گزاره های بنیادین دینی مطرح شده است تحلیل کنند و با تبیین آن، موضوع صدق و کذب آن را واریسی نمایند. اما تجزیه و تحلیل گزاره های دینی همواره بر اساس پیش فرضهایی است که پرسشها در آن بستر برمی خیزند. علی رغم تنوع مسائل فلسفه دین، اما اغلب آنها از تبیین نامناسب برخی پیش فرضها رنج می برند؛ بگونه ای که بجای پاسخ به پرسش اصلی باید ابتدا نحوه تلقی از پیش فرضها روشن گردد تا بتوان در خصوص آن گزاره ها اظهار نظر کرد. در این مقاله در نظر است نشان داده شود که نحوه تلقی از فاعلیت الهی در عالم، اهمیت بسیاری در نحوه شکل گیری یک پرسش فلسفه دین دارد و اغلب چالشهای موجود در فلسفه دین از نحوه تلقی نامناسب از فاعلیت الهی برخاسته اند، اگر چه ظاهرا این تلقی در استدلالها خود را نشان نمی دهند.

در توضیح و بسط این نظر نکات ذیل متذکر می گردد. از آنجا که فلسفه دین بیشتر مساله محور است، معمولا شاکله مباحث فلسفه دین اغلب مسائل و موضوعاتی است که فیلسوفان دین (اعم از

معتقدان و غیر معتقدان) به عللی آنها را مهم دانسته و پیش کشیده اند. به این جهت نحوه طرح پرسش و خاستگاه پرسش اهمیت بسیاری دارد: الف- برخی پرسش ها برخاسته از نگرش ابتدایی عامیانه از گزاره های دینی است که نوع تلقی و تفسیر ابتدائی مشکلاتی را به همراه می آورد. برداشت های سطحی از گزاره های دینی، مخصوصا آنجا که به خداوند راجع است، اغلب موجب مشکلات و پرسشهایی می گردد که محور بحث در فلسفه دین گردیده است. ب- در برخی موارد «دفاع از خدا باوری به هر قیمتی» در دفاع های سطحی، موجب تالی فاسد های دیگری می گردد که معمولا در نگاه ابتدائی نمی توان به آنها پی برد. لذا ضرورت دارد قبل از هرگونه اقدامی، تبیین های مفهومی درستی از موضوعات و مسائل ارائه نمود. در استدلالهای فلسفه دین معمولا بار کلام بر ارائه استدلال درست برای قبول یا رد یک گزاره گذاشته می شود و کمتر به تبیینهای مفهومی عناصر اصلی مدعای دینی پرداخته می شود. بنظر می رسد اگر بر این بخش از تحلیل های فلسفی تاکید گردد، تبیینهای استدلالی تحت الشعاع آن رنگ دیگری پیدا خواهند کرد.

با تجزیه و تحلیل اغلب مسائل فلسفه دین می توان بخوبی توجه نمود که «نحوه فاعلیت الهی در جهان» با اینکه در هسته اصلی استدلالها در فلسفه دین ظاهر نمی شود، اما نقش تعیین کننده ای در پرسش و پاسخهای ارائه شده دارد، لذا اغلب پرسشهای فلسفه دین باید ابتدا تحلیل مناسبی از فاعلیت الهی ارائه کند تا بر اساس آن بتوان در مقام ارزیابی عقلانی، به درستی یا نادرستی گزاره ای رسید.

برای نشان دادن این موضوع، ذیلا برخی مسائل فلسفه دین مورد تدقیق قرار می گیرند و سعی می شود نشان داده شود که چگونه فاعلیت الهی نقش مهمی در طرح پرسش و نحوه پاسخگویی به آن داشته است.

۱- در تحلیلهای دئیستی از باور به خداوند در قرون ۱۷ و ۱۸، معمولا بگونه ای از نقش خداوند در عالم صحبت می شد که گویی در جایی که روال عادی علم نمی توانست به توجیه یک پدیده بپردازد علت آن پدیده به دست قدرت خداوند نسبت داده می شد. با این تلقی، روال عادی عالم که بر اساس قوانین ثابت طبیعت، که ذاتی آن به حساب می آمد، دیگر نیازی به فاعل مختاری همچون خداوند نداشت. این نگاه غلط به نحوه اعمال قدرت الهی بود که جریانهای الحادی آن قرون را تقویت نمود. شاید بتوان گفت خود این تلقی، ناخودآگاه یک نوع الحاد جزئی و بخشی بوده است که زمینه را برای الحاد فراگیرتر مهیا ساخت. از این نوع نگرش به خدا، «خدای رخنه پوش» نتیجه می شد که بدیهی است با پیشرفت علم و یافته شدن دلیل علمی آن رخنه های تبیینی، دامنه فعالیت الهی محدود تر می گردید و این علم بود که روز به روز پرتوان تر در تبیین آن رخنه ها می گردید. این جریان تا آنجا ادامه یافت که آگوست کنت طرح مساله خدا را، در دوران بلوغ علمی، بی فایده و گزافی نشان داد؛ چرا که دیگر کاری نبود که او بتواند انجام دهد و فاعلیت او را بتوان در آن کار ضروری دانست. جمله معروف لاپلاس مبنی بر اینکه «در کتابم دیگر توانستم همه چیز را توجیه کنم و دیگر احتیاجی به

فرضیه خدا نداشتم» نشان از این تلقی غلط دارد. در الهیات طبیعی که برهان نظم به علت ابتنائش بر یافته های علمی اهمیت داشت تمام سعی بر آن بود که نظم موجود در طبیعت به ناظم باشعوری استناد داده شود که نمی توانست بخشی از خود طبیعت باشد. اما سوال این بود این ناظم چگونه دست بکار نظم می شود؟ آیا این ناظم باید همچون انسانها در نظم بخشیدن به یک مجموعه، از قوانین از پیش تعیین شده و ثابتی که مربوط به طبیعت است، برای اعمال نظم خود استفاده برد؟ اصلا آیا تمثیل نظم تکوینی با نظم صناعی می تواند بخوبی عهده دار نحوه ایجاد نظم عالم توسط خداوند گردد؟ در تاریخ تطورات برهان های نظم، تمامی تلاشهای فلسفی، در جهت ارزیابی استدلالهای له و علیه این برهان بوده است. استدلالهای پیلی و هیوم در این زمینه تمامی بر محور ارزیابی برهان نظم بوده است ولی کمتر جریانی به رمز گشایی از نحوه فاعلیت الهی بوده اند. در حالی که تبیین این پیش فرض برهان نظم اگر بدرستی ارائه می شد، جریان اصلی بحث را دگرگون می کرد.

۲- در جریان بسط برهان نظم، تمثیل معروف پیلی مبنی بر این که نیاز عالم به ناظم با شعور همچون نیاز ساعت به یک ساعتساز است، تلقی از خداوند را همچون «ساعتسازی لاهوتی» ایجاد کرد که نحوه فاعلیت خداوند فقط در حد یک تنظیم گر اولیه و سپس کار ساعت بدون نیاز به ساعتساز بود. درست است که در این تحلیل، دیگر از خدای رخنه پوش سخن نمی آید، ولی این تمثیل، ناخودآگاه چند برداشت دیگر نیز ایجاد می کرد. نخست آن که همانگونه که

ساعتساز بر اساس قوانین چرخ دنده ها و فنر و سایر قوانین فیزیکی، دست بکار ایجاد هماهنگی بین قطعات ساعت برای بر آوردن غایتی می نمود، به همان صورت فعل الهی نیز بایستی بر اساس قوانین از قبل تثبیت یافته در طبیعت که ذاتی آن دانسته می شد، کار هماهنگی را انجام دهد. در نتیجه نقش خداوند در حد استفاده از قوانین مستقل از او پایین می آمد. دوم این که ساعتساز با ایجاد این هماهنگی، پس از ساخته شدن ساعت، دیگر نقشی در ادامه کار ساعت نداشت. سالیان دراز، حتی پس از مرگ او، ساعت بدون نیاز به ساعتساز به کار خود ادامه می داد. پس نقش ساعتساز بوجود آوردن نظم و هماهنگی بود و ادامه آن کار قوانین طبیعت بود. با این تلقی، فاعلیت الهی به دمیورژ افلاطونی فروکاسته می شد که کار اصلی اش را در ابتدای عالم انجام داده است و اکنون دیگر نقشی برای او تصور نمی شد تا درصدد انجام آن باشد، پس با خداوندی دست بسته مواجه می شویم که نه تنها در وجود فعلی اشیاء که در هماهنگی فعلی آنها نیز نمی توانست تاثیری داشته باشد. ثالثاً، از آنجا که قوانین طبیعت، ذاتی آن به حساب می آمد، خود این قوانین، مستقل از خداوند و به عنوان رقیبی برای او در دگرگونی های طبیعت، فاعلیت الهی را به شدت محدود می نمود. اگر تلقی درستی از فاعلیت الهی بود دیگر مثال ساعتساز نمی توانست اینگونه تالی فاسدها را داشته باشد.

۳- در دفاعهایی از برهان نظم که در آن از حساب احتمالات استفاده می شد بگونه ای تحلیل می گردید گویی خداوند در ایجاد نظم در عالم، به یکباره و یا در محدوده زمانی اندکی دست بکار نظم است. احتمال بسیار ضعیف نظم های موجود در عالم بر اساس تصادف (مخصوصا در قالب تمثیلهای آن همچون تایپ تصادفی یک بچه و احتمال ایجاد لغتنامه وبستر) این تلقی غلط را دامن می زد که گویی خداوند به یکباره و یا در یک محدوده زمانی معین همچون ناظم های باشعور انسانی (مثل نویسندگان لغتنامه وبستر) با تدبیر خود، نظم ها را ایجاد نموده است. بدیهی است مساله خلقِ دفعی کره زمین و خلقتِ یکباره حضرت آدم در این نوع برداشت بی تاثیر نبوده است. در این نوع برداشت جریانِ تدبیرِ تدریجیِ عالم که چند میلیارد سال در یک فرایند زمانی رخ داده باشد چندان مطلوبِ اینگونه دینداران نبوده است. به همین جهت بود که نظریه تکاملی داروین، دشمن دینمداری قلمداد می گردیده است. حال، اگر فاعلیتِ الهی و حتی ناظمیت او در حصارِ زمانِ اندکِ نظمِ دهی در قالب فوق در نظر گرفته نشود پاسخهای دینمداران رنگ و مواجهه ای دیگر می یافت.

۴- تلقی های مردم عادی از رحمت های خاص خداوند که در معجزات و یا الطاف خاص الهی همچون استجابت دعاها وجود دارد انتظار از فاعلیت خداوند را فقط در محدوده های فوق منحصر می نمود. در حالی که هرگونه تغییر و تحول در عالم که در یک نظام معین قوانین فیزیکی انجام می شود نیز برخاسته از فاعلیت مداوم الهی است که معمولا کمتر در میان

مردم عادی دیندار مورد توجه قرار می‌گیرد. به علت همین برداشت سطحی است که در مواجهه با عدم استجابت دعا یا ندیدن عنایات خاص الهی در زندگی، از اساس تردید در وجود خداوند یا صفات او بوجود می‌آید؛ یا دینداران سعی می‌کردند با توجیهاات شکننده، اعتقاد خود را حفظ کنند ولی همواره دلخوری باطنی از عدم استجابت دعا و موارد شبیه آن، همچون خوره ای رفته رفته باور او را تحلیل می‌برد و یا مانع باور عمیق فرد در کلیه شرایط زندگی به خداوند می‌نمود. همانگونه که دیده می‌شود پیش فرض ناقص از فاعلیت الهی است که هسته بنیادین اینگونه پرسشهاست، در حالی که اغلب پاسخها بجای ارائه تبیین درست از فاعلیت الهی، صرفاً به استدلالهایی برای توجیه باورهای دینی خود در اینگونه موارد می‌پردازند.

۵- مساله شرور، که سهم عمده ای از فلسفه دین را به خود اختصاص داده است به شدت مبتنی بر پیش فرض نوع فاعلیت خداوند است. برداشت از خداوند همچون پدر آسمانی -مخصوصاً در مسیحیت- که جز مهربانی و دلسوزی برای فرزندان زمینی اش ندارد با وجود بلایای بزرگ طبیعی و مصائب عظیم بشری تعارضی ایجاد می‌کند که نه تنها باور به او را زیر سوال می‌برد بلکه موجبات انکار خداوند را نیز فراهم می‌آورد. لذا ضرورت دارد قبل از پاسخ به شبهه شرور، نحوه فعل الهی را در روی زمین با توجه به صفات او همچون رحمت و قدرت و علم بخوبی تبیین نمود تا بر اساس آن بتوان درباره تعارض شرور با عنایت الهی بحث نمود. یقیناً اگر وجه جلالیت خداوندی به همراه وجه جمالیات او منشا فعل او باشد رحمت الهی صرفاً در حد

پدر دلسوز مهربانی که فقط از طریق مهربانی به فعل پردازد نخواهد بود، بلکه رحمت او در برخی مواقع جنبه غضب بر ستمگران و اعمال خشونت در قبال معاندان را نیز خواهد داشت. در اینگونه موارد استناد عذاب الهی به فعل خداوندی، حضور شرور را در عالم بگونه ای دیگر رقم خواهد زد. گرچه تمامی پاسخهای مبتنی بر این تلقی از خداوند نمی تواند کافی و یا درست باشد ولی این موضوع نشان می دهد جهتگیری بحث در برداشت های مختلف از فعل الهی می تواند جریان متفاوتی از استدلال را در فلسفه دین فراهم بیند. این امر نشان می دهد که تبیین پیش فرض فاعلیت الهی در بحث شرور اهمیت بسیاری دارد. همانگونه که می دانیم الهیات پویشی برای حل بسیاری از مسائل فلسفه دین موضوع فاعلیت الهی را مورد توجه قرار می داده است و سعی نموده است با تلقی متمایزی از فعل الهی در عالم، بر بسیاری از مسائل در این حیطه غلبه کند. در این نگرش بجای خلقت از واژه خلاقیت استفاده می گردد و فعل الهی به «ترغیب الهی» برای تمامی موجودات - که خود نیز بهره ای از اختیار دارند- فروکاسته می شود. در نتیجه در این مدل الهیاتی خداوند بجای خلق و فاعلیت فقط نقش ترغیبگر را دارد. الهیدانان پویشی بخوبی فهمیده بودند مساله اصلی شرور در برهان آوری له و یاعلیه آن نیست، بلکه با تغییر پیش فرض فاعلیت الهی می توان از منظری دیگر به پاسخ مساله پرداخت. گرچه راه حل آنها با مشکلات بسیاری مواجه است اما این تلاش الهیدانان پویشی نقش تعیین کننده این پیش فرض را نشان می دهد.

۶- اشکالی که آیر و آنتونی فلو به معناداری گزاره های دینی می گیرند و در آن ابطال پذیری یا تحقیق پذیری گزاره های دینی را زیر سوال می برند، ناشی از نوع برداشت غلط آنها از نحوه فاعلیت الهی است. اگر نقش فاعلیت خداوند را همچون نقش باغبان در قبال باغ (همچون تمثیل فلو) بگیریم که یک فرایند طبیعی را فقط منظم تر می کند، بدیهی است که حضور یا عدم حضور خداوند در عالم چندان فرقی را ایجاد نخواهد کرد. ولی اگر تمامی جریان رشد گیاهان یک باغ را تحت روال منظمی (که همان قوانین ثابت طبیعی هستند) تبیین کنیم که خداوند وضع نموده است و همواره بر ثبات این قانون نیز اراده می نماید، اصلاً مساله رنگ و بوی دیگری پیدا خواهد کرد، چه رسد به این که وجود لحظه به لحظه باغ و باغبان را نیز او افاضه می کند. متأسفانه بنظر می رسد پاسخهای هیر و میچل و هیک به این مسئله، در بستری ارائه شده است که به نحوی با پیش فرض غلط فلو همراهی می گردد. بسیاری از مثالهای بکار رفته در فلسفه دین رهزن است و خود ایجاد کننده مساله. پس ضرورت دارد قبل از آنکه در خصوص معناداری گزاره های دینی سخن بگوییم بیانی که از فاعلیت الهی در جهان داریم بدقت واکاوی گردد شاید با تصحیح باورهای غلط، دیگر جایی برای طرح برخی پرسش های فلسفه دین باقی نماند. در این زمینه یان کرومبی به خوبی متوجه این مشکل گردید سعی کرد با عنوان «خلاف قاعدگی» بخشی از این تلقی های غلط را اصلاح نماید.

۷- در ارائه برهانهای جهان شناختی -مخصوصا از پنج راه آکویناس- تلقی از فاعلیت الهی، همانند نسبت پدر به پسر یا نجار به صندلی و یا بنا به بنا، همان مشکلاتی را بوجود می آورد که برای متکلمان پیش آورد. متاسفانه این طرز فکر غلط چنان فراگیر شده است که برهان های جهان شناختی را آسیب پذیر نموده است. یقینا برهان جهان شناختی که فاعلیت خداوند را همچون پدر نسبت به پسر نشان دهد، نمی تواند از چنبره اشکال تسلسل موفق بیرون بیاید. این نوع علیت نیز با مشکلات بیشتری مواجه است که به این سادگی نمی توان آن را برای کل عالم در نظر گرفت. اما اگر تعبیر ما در فاعلیت الهی برای عالم، همچون نسبت ما و صورتهای خیالی ما باشد بسیاری از مشکلات پیش گفته مطرح نخواهد شد و راه برهان جهان شناختی هموارتر خواهد گردید چرا که نمی توان در عالم مثالهایی برای علیت هستی بخش الوهی پیدا نمود. این امر نشان می دهد که برهان جهان شناختی بشدت متأثر از نوع برداشت ما از فاعلیت الهی است.

۸- در تمثیل دیگری که به اهل عرفان بیشتر نزدیک است نحوه فعل الهی در جهان در نسبت ربطی خورشید و پرتوهای آن تبیین می گردد که علی رغم آن که این تمثیل بخوبی وابستگی تام عالم را به خداوند نشان می دهد ولی متاسفانه اراده الهی را زیر سوال می برد، در نتیجه فعل الهی به طبیعت ذاتی او خواهد بود و او مجبور به آن نوع فعل قلمداد خواهد گردید.

۹- در برهان اخلاقی و همچنین در بیان نسبت خداوند با قوانین اخلاقی، تلقی از قوانین اخلاقی همچون یک امر وجودی و نیازمند به معطی قوانین اخلاقی، علی رغم آنکه بنظر می آید فاعلیت الهی را تام نموده است، اما فاعلیتی برای خداوند ترسیم می کند که در استناد صفات نیک به خداوند و اخلاقی دانستن افعال او مشکلاتی بوجود می آورد؛ در حالی که این قوانین از سنخ وجودی نیستند که در معرض فعل الهی واقع گردد. افراط گری در تبیین فاعلیت الهی مساله مهمی در فلسفه دین بنام «نسبت دین و اخلاق» بوجود می آورد که بحث نحوه استناد برخی صفات به خداوند از آن موارد است. در نتیجه قبل از بحث درباره نسبت دین و اخلاق باید نحوه فاعلیت الهی تبیین گردد تا بر اساس آن بتوان موضعگیری مناسب در بحث دین و اخلاق نمود.

۱۰- در بحث تنوع و حقانیت ادیان، کثرت گرایان دینی تعبیری از نحوه تجلی خداوند در ادیان مختلف عالم پیش کشیده اند که دیگر موضوع حضور فاعلانه خداوند در عالم کم رنگ شده و در عوض به تكثر منفعلانه دینداران توجه ویژه گردیده است. در این نوع رویکرد، جلوه های معنوی از خداوند بدون آنکه ناظر به فعل او باشد مرکز توجه می گردد که این نیز خود به تلقی سوبژکتیویستی از خداوند خواهد انجامید. در نتیجه هر نوع برداشت از تغییرات و تحولات عالم بر اساس ربوبیت خداوندی که بر اساس یک مشیت حکیمانه و بخشنده وار

بوجود آورده است کم رنگ می گردد. بدیهی است تصحیح پیش فرض نحوه فاعلیت الهی نوع برداشتهای پلورالیستی را محدود خواهد نمود.

۱۱- اغلب مدل‌های نوآورانه در الهیات، همچون الهیات پسامدرنی و یا الهیات پویشی، برای برآوردن توقعات انسان مدارانه از خداوند بوجود آمده اند تا بتوانند بگونه ای برخی استلزامات باورهای نامطلوب دینی را -که توقعات انسان مدارانه آنها را برآورده نمی کند- اصلاح کنند. این نوع مدل‌های الهیاتی درصدد هستند نحوه ای از فاعلیت الهی را که بیشتر با توقعات فرد تناسب دارد القا کنند. در این موارد نیز ارائه باورهای درست از نحوه فاعلیت الهی، مدل‌های فوق را به چالش می کشاند و از اساس نیاز به ارائه مدل‌های متفاوت دینی را زیر سوال می برد.

به هر حال مجموعه موارد پیش گفته ناظر به آن است که بجای تجزیه و تحلیل استدلال‌های فلسفه دین و واکاوی درستی و نادرستی آنها، ضرورت دارد بیشترین تلاش در ارائه تصویری درست و جامع از فاعلیت الهی به عنوان پیش فرض اساسی تمامی مطالب فلسفه دین انجام پذیرد. پس از ارائه تلقی درست، باید دوباره پرسشها از نو ساخته و تنقیح گردند تا مساله های فلسفه دین در این بستر مورد ارزیابی قرار گیرند و پاسخ ها در این زمینه مطرح گردند.

ویژگی های تبیین های موفق از فاعلیت الهی

از طرف دیگر، مسائل و پرسشهای بنیادین فلسفه دین و پاسخهای مطرح شده تا کنون، تبیینی را موفق جلوه می دهد که به جنبه های مختلف فاعلیت الهی توجه نموده باشد. بنظر نگارنده تصویری از فاعلیت الهی باید ارائه شود که بتواند مشخصه های ذیل را داشته باشد:

۱- وابستگی وجودی عالم و بشر به خداوند را به خوبی بیان کند، بدون آن که این وابستگی عالم

مخلوق را بخشی از خداوند قرار دهد (نفی وحدت تامه وجود)؛

۲- جایگاه خداوند را نه در اول عالم و نه ورای عالم که در تداوم هر لحظه عالم و فعل و انفعالات

آن و برای هر ذره ای از اجزای عالم توضیح دهد؛

۳- حکمت و تدبیر الوهی را در نظم و هماهنگی های اجزاء عالم در کلیه موارد تبیین کند، بدون

آن که واقعیت شرور به آن خدشه وارد کند؛

۴- اراده خداوند را در هرگونه فعل و انفعال عالم بخوبی توضیح دهد، بدون آنکه اختیار انسان در

اعمالش مورد خدشه واقع گردد؛

۵- بتواند علم الهی را به تک تک اجزای عالم در هر لحظه توضیح دهد، بدون آن که به بساطت

الوهی لطمه بزند؛

۶- کلیه تغییرات عالم را بگونه ای به خداوند نسبت دهد که ثبات ذات او مورد خدشه واقع

نشود؛

۷- بتواند رحمت خاص خداوند را به انسانها در موقعیتهای خاص بگونه ای نشان دهد که مانع

تلقی درست از رحمت عام خداوند برای کلیه تغییرات عالم نگردد؛

۸- از استناد موارد غیر وجودی (مثل قوانین اخلاقی یا زیبایی شناسی) به خداوند اجتناب کند؛

۹- قابلیت ارتباط مداوم انسانها را با او فراهم کند.

ملاحظات فوق همانهایی هستند که «نظریه های فاعلیت» در فلسفه و الهیات اسلامی در صدد ارائه

موفق ترین و جامع ترین تبیین برای آن بودند. به این جهت بود که هر مکتب فکری در اندیشه

اسلامی در تبیین فاعلیت الهی به نحوی سعی نمود بیانی ارائه کند که بیشترین وفاق را با شرایط پیش

گفته داشته باشد. از انواع نظریات در این زمینه می توان به فاعلیت بالقصد در میان متکلمان و

الهیات سنتی مسیحی، فاعلیت بالرضا در میان اشراقیان، فاعلیت بالعنایه در میان مشائیان و فاعلیت

بالتجلی در بین اصحاب حکمت متعالیه اشاره نمود. البته این نظریات نتوانسته اند توفیق تحلیل و

بسط گسترده ای پیدا کنند، لذا ادبیات موجود در این زمینه نیاز به تدقیقهای فلسفی و تبیین های معرفتی و دسترس سازی های مفهومی بسیاری دارند.

بنظر می رسد یکی از محورهای فعالیت فکری در آینده فلسفه دین باید این گونه تحلیلها باشد.

دومین کنگره بین المللی «فلسفه دین معاصر»

تهران، انجمن فلسفه دین ایران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۲۲ و ۲۳ دیماه ۱۳۹۲